

## مجموعه سبز ۷۸

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستان آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالاً جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی ([/https://bahai-library.com](https://bahai-library.com)) و کتابخانه‌ی افنان ([/https://afnanlibrary.org](https://afnanlibrary.org)) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار

می دهند و از مزایای آن برخوردار می شوند. به تهیهی فایل ورد از آثار بهایی نیز می توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایلها در مجموعهی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعهی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه های جلدسبز با سایر نسخه های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی توانستیم هیچ نسخه ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه ای کلی اصلاح و نسخه ی تاییی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده ایم بلکه اگر نسخه ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده ایم. در نتیجه، نسخه ی پیش رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه ی اصلی (جلدسبز) تفاوت هایی دارد؛ اما محض ارجاع دهی درست، شماره ی صفحات اصلی (شماره ی صفحات نسخه ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقا به طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقاً و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر بر طرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (?) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسب‌تر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم

۸- در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماماً توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان این است که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

## فهرست جلد سبز ۷۸

صفحه	عنوان	نمره
۱	۱- دعای ایام هفته	
۱	الف: دعای روز شنبه	
۳	ب: دعای روز یکشنبه	
۴	پ: دعای روز دوشنبه	
۶	ت: دعای روز سه شنبه	
۸	ج: دعای روز چهارشنبه	
۱۰	د: دعای روز پنجشنبه	
۱۲	ر: دعای روز جمعه	
۱۴	۲- دعای حفظ من ینظهره الله	
۲۰	۳- سورة الرضوان	
۲۳	۴- دعاء	
۲۶	۵- دعاء	
۲۷	۶- دعای جلیل القدر	
۲۸	۷- دعاء	
۲۹	۸- دعای شب جمعه	
۳۲	۹- دعاء برای هفت نفر	
۳۹	۱۰- زیارت نامه حضرت نقطه اولی (ازازل)	

ص ١

ادعيه ايام هفته

يوم السبت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق السموات و الارض بامرہ ثم الذين آمنوا بالله و آياته الى الله يحشرون اللهم انك انت الله الفرد الصمد الاحد الذى لن يعرفك احد فى السموات و لا فى الارض اذ ذاتيتك مقطعة الجوهريّات عن الصّفات و انيتك ممتعة الكينونيّات عن البيان و نفسانيتك شاهدة بالقطع الدليل عن العرفان فسبحانك يا الهى دلّت مجردات الملك بالافتقار و الارض و شهدت كينونيّات الخلق بالسؤال و اليأس و انك يا الهى لما خلقت الخلق لمعرفتك و اقمتمهم فى مشاهدة الامر و الخلق لمنهاج محبتك قد تجليت لهم بآيات وحدانيتك و علامات صمدانيتك و دلالات جبروتيتك و مقامات رحمانيتك ليتلجح الكل بتلجج آيات اللاهوت من فضلك و يتلأأ الكل بتلأأ علامات الجبروت بامرک و لا يحجب عن حضرة طلعتك احد و لا ينسى ذکر كينونيتك شئ اذ الثناء الشامخ و البهآء الرّافع نعت لمن اخلص نفسه لطاعتك و وصف من اختار رضائك على رضائه فاسئلك اللهم بمواقع عظمتك و علامات عزّتك و مقامات رحمانيتك ان تصلى على محمد و آل محمد بما انت عليه من التجليات البديعه و النفحات الجليله و الكرامات اللطيفة و الشئون الخفيّة حيث لا يحيط بها علم احد سواك و ان تجعلنا فى ذلك اليوم السّبت الذى خلقته لحبيبك و انتجبتة بين الايام لنبيك محمد صلى الله عليه و آله و سلم من الذين يرجون فضلك و يخشون من عدلك و يصبرون على بلائك و يجاهدون فى سبيلك ابتغاء لمرضاتك و اجعلنا من عبادك المصطفين الذين لم يانسوا الا بقربك و لا يتلذذوا الا بذكرک و لا يتنعموا الا بمناجاتك اولئك الذين خلعوا عن قلوبهم طاعة غيرك و استعرجوا بافئدتهم الى مقام مناجاتك و روح الابهج من رضوانك اللهم لا رادّ لفضلك و لا معقب لحكمك و لا باسط لقبضتك و لا قابض لبسطك و لا شئ الا بمشيّتك و لا فضل بعد تقديرک و انّ اليوم حبيبك الذى جعلته منفردا من ابناء الجنس

فِي عَزَّةٍ وَقَائِمًا مَقَامَ رَحْمَانِيَّتِكَ فِي الْإِنْشَاءِ وَأَتْنِي أَنْضِيفُ لَهُ فِي يَوْمِهِ فَاجْعَلِ اللَّهُمَّ أَوَّلَهُ نُورَ تَجْلِيكِ  
وَسَاعَاتِهِ نَفْحَاتِ تَقْدِيرِكَ وَدَقَائِقَهُ آيَاتِ تَحْمِيدِكَ وَآخِرَهُ رِضَائِكَ وَغَفْرَانِكَ وَلِقَائِكَ وَافْتِحِ  
اللَّهُمَّ لَنَا أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ  
عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

## يوم الاحد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات و الارض لحكمه لئلا يظنّ فى حكمه احد و كل بامرہ يعملون يا الهى انت الله الذى لم تزل كنت بلا وجود شئ و انك لاتزال كائن بلا ذكر شئ لم تزل لن يعرفك احد و لا يوصفك عبد اذ ذاتية الانشاء معلنة بالسّد الوصل و انّ انيته الاختراع شاهدة بالمنعية بالفصل ان قلت انك انت فقد حكمت المثل بالمثل و انك لم تزل لن تعرف بالامثال و ان قلت انه هو هو دلّت الاحدية ذاتية مشيتك و الربوبية المتجلية انية ارادتك و انك لاتزال لن توصف بها و لاتنتع بمجدها اذ كينونية المجردات و ذاتية الماديات دانية المتجلجات و نفسانية المتللات دالة بالقطعية الكبرى التى لاوصل لها الا بفصلها و لانعت لها الا بنسبتها و انك يا الهى تعلم ما فى السموات و ما فى الارض و ما ينزل فى كل شان من خزائن امرك و ما يبدع فى كل حين باذنك فاسئلك اللهم ان تصلى على محمد و آل محمد رسولك فى ملكوت السموات و الارض و المطاع بامرک فى غياهب كينونات الخلق و الامر بما انت عليه من تجلياتك و نفحاتك و دلالات وحدانيتك و مقامات رحمانيتك بما انت عليه من الشان و اللاهوت و الوحدة و الجبروت انك انت الغنى المحمود و اسئلك اللهم بحقه ان تسلّم على القائم بامرہ فى مقامه فى الاداء فى عوالم الانشاء و المطاع فى افلاك الصفات و الاسماء الذى قد تفرد فى مقام طاعة عن ابناء الجنس و تعالى فى مقام رضائه عن ابناء المثل و الشبه نور طلعتك فى جبل فاران و ظهور هيبتك على قبة الزمان و تجلى ظهورك فى الآيات البيان كلمة العدل فى القضاء و سرّ البداء فى الامضاء و قمص الجلال بالبهاء و كلمة السيناء و احرف توحيدك فى الثناء الذى لم ترعين بمثله فى الابداع بقدرتك التى جعلت فى نفسه بامرک يا ذالجلال و الاكرام يا الهى انّ اليوم يومه فانزل علينا فيه ما انت عليه و انه هو يستحقّ فى تلقاء رحمانيتك و مدين عزّ صمدانيتك من تجلياتك فى ملاء الاعلى و نفحاتك فى افق الكبرى و مفاتيح خزائنك فى الآخرة و الاولى انك انت الله الكبير المتعال و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.



## يوم الاثنين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى فتق ما بين السموات والارض بامرہ وجعل الكرسي والعرش على الماء قبل خلق السموات والارض سبحانه وتعالى عما يصفون يا الهى كيف اثنى نفسك بين يديك بعد علمى بحدوث نفسى وكيف لا اثنى عليك وان فوادى لا يفرغ الا بذكرك وثنائك فانا ذا فى يومى هذا اشهد انك انت الله الفرد الاحد القائم الوتر الدائم الحى الذى لم ياخذك وصف من شئ و لا نعت عن شئ ولا يعرفك شئ بشئ اذ حكم العرفان بين الاثنين ممنوعة وكلمة الاقتران بعد الافتراق مقطوعة انك يا الهى لتعلم انى ما اردت فى شأن الا لعرفان ظهور تجليك فى ملكوت السموات والارضين ولا اختط بسرى عرفان كينونيتك وثناء ذاتيتك لان ذلك ممتنع فى حقى ولا يمكن فبعزتك ليكون قرّة عينى ولكن قد احاط علمك بكل شئ يا الهى ان وجود ذاتيتك مقطعة الجوهريات عن الاستدلال وان علمى بكينونيتك ممتنعة الماديات عن العرفان وانى بعزتك لاعلم لاحظ لاحد فى عرفان انيتك ولا نصيب لشئ فى محبة انيتك اذ وجود الكل لا يزال لا من شئ فى علمك فكيف العرفان لمن لا وجود له فى ربتك وان اعظم الذنب يا الهى واكبر الخطايا يا مولائى هي ذكرى نفسك بعد يقينى بان لا نصيب لى فى حبك وان بعزتك اشهد ليدى بانك لو تعذبني جزاء ذكرى نفسك بدوام عزازيتك بما انت تقدر عليه من الاخذ والنقمة و من القهر والسطوات لكنت محمودا فى فعلك ومطاعا فى حكمك وانا لكنت مستحقا بذلك فكيف اضح يا الهى بين يديك وكيف لا اصعق فى تلقاء مدين قهاريتك وانى اقل من ذرّ خلقتنى بامرک وربيتنى بفضلک ورزقتنى بمنک و ايدتني بكرامتك والهمتني ذكرك بعنايتك ولو لا انت لم اك انا ولا شئ سواى فاسئلك اللهم بحقك ان تسلم على الشمسيين الطالعين والقمرين اللاتحين والامامين الشاهدين والشهيدى الصابرين ابى محمد الحسن و ابى عبد الله الحسين بما انت عليه و اتهما يستحقان فى تلقاء وجهك و اسئلك بجدك ان تعذب الذين جاهدوهما بعد ما عرفوا حقهما و حاربوا معهما بعد ما سمعوا جلالتهما بكل نقماتك و سطواتك انك انت المقتدر العزيز

واشهد أنّ اليوم يومهما و أنّى انا ضيف لهما فى ذلك اليوم فاكتب لى لقائهما فى الرجعة والدار  
الآخرة وعرفنى جلالتهما وارزقنى بفضلهما واغفرلى بشأنهما انك انت العزيز المنان وسبحان الله  
ربّ العرش عمّا يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله ربّ العالمين.

## يوم الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ الا له الخلق والامر وكل الى الله يحشرون الهى ان سبل المجردات اليك صاعدة وان اعمال الممكنات اليك رافعة وانت الله الحى المقتدر الذى لا يتعاضمك شئ فى السموات ولا فى الارض ولقد خضعت لعظمتك كل من فى ملكوت الامر والخلق وانقادت لسطوتك من فى على العرش الى من كان فى تحت الارض فسبحانك علت ذاتيتك بشأن سقطت الموجودات دونه وجلت انيتك بشأن انقادت الممكنات لامره انت الذى جعلت العلم فى خشيتك والعبادة فى محبتك واليقين فى رضاك والطاعة فى ذكرك فاقسمك اللهم بعزة ذاتك وعظمت صفاتك واسمائك ان تصعدنى الى جوار قربك وتمحو عن حول فوادى كل ذكر سوى ذكر ربوبيتك وبلغنى الى مقام العظمة وسر الصمدانية والنور الابهج الازليہ لاستقر فى تلقاء مدين عزتك وانسى كل معروف دون فضلك ورحمتك وتنادينى يا الهى فى كل شان بالهام سرى و نفحة قدسك لان اعمل لك كلى بما انت تحب وترضى و انجذبنى يا الهى الى ساحة عزتك واسكنى فى الفردوس فى جوار المقربين من اصفياك فانك غنى عن كل ما فى السموات والارض بقدرتك و ابنى انا فقير يا الهى برحمتك فاشهدك ومن لديك من الاشهاد بان اليوم يوم حججك المصطفين و اوليائك المقربين و بشرک المحتجبين الذين سميتهم فى الكتاب باسما و حدانيتك بذكر على و محمد و جعفر محال مشيتك و مساكن كرامتك و معادن عظمتك و مواقع سلطنتك و اركان توحيدك و آيات تقديسك و علامات تمجيدك الذين قد اختصصتهم لنفسك و ارتضيتهم لحكمك و انتجبتهم لمرضاتك فبهم اتوجه اليك و اسئلك ان تصلى عليهم بكل تجلياتك و نفحاتك و كراماتك ما انت مبدعها لم تزل حيث لا يحيط بعلمها احد سواك و ان تفرغ علينا صبرا بحقهم و انصرنا على الذين اعتدوا علينا بشانهم و ان تبارك فينا و لمن اراد مرضاتك من المومنين و المومنات بجلالتهم فى كتابك و ان

تويدنا بمعرفتهم و تلحقنا بنورك فى ظلّ كرامتهم و تحرسنا بكفايتهم انك انت الله العزيز المتعال و سبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين .

## يوم الابعاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى نزل الروح على من يشاء بامرہ وان له ما فى السموات وما فى الارض وكل يوم الفصل اليه لتبعثون اللهم انت الله الحى القيوم الذى تفرّدت فى عرفان نفسك بذاتك وتعظمت فى توحيد ذاتك بكيونيتك وتعاليت بثناء كينونيتك بانيتك وتقدّست بوصف انيتك بنفسانيتك وتعظمت بنعت نفسانيتك بذاتية ازليتك انت الذى لن تعرف بغيرك ولا توصف بسواك اذ الوصف بوجود نفسه يدلّ بالقطع والياس وانّ النعت بوجود ذاته يشهد بالسدّ والمنع وانك يا الهى لم تزل لن تقترن بجعل الجوهريات ولا بنعت المجردات ولا باشارات الممكنات اذ ذاتية نفسك لم تزل تدلّ بطلعة ازليتك ولا تزال تحكى عن حضرت صمدانيتك ولا لاحد سبيل فى عرفانك و تقديسك الا بالعجز والياس بعد الفصل والقطع فسبحانك يا الهى بعد علمى بالسد السبيل اناجيك و ادعوك و اشهدك و ارجوك بانك انت الله المحبوب المقصود لا يزال انك جمال السموات و الارض ولا تزال انك تكون جمال السموات و الارض و بما انت كائن وانك انت بهاء الكل فى ملكوت الامر و الخلق اذ غير حبك و نسبة الخلق اليك لا عزّ لشيء و لافضل له فاقسمك بعزّتك و جلال مشيتك ان تجعلنا راضين بقضائك و الصّابرين على باسائك و الراغبين الى ما جعلت عندك من النعيم الذى لازوال له و المشفقين من سطوتك و الرّاجين من بدائك و الخائفين من عدلك و المستغفرين بالليل الاليل و فى حين الفجر ثم الصبح اذا تنفس و العاملين بما فرضت فى كتابك اللهم لا علم لى الا بفضلك و لا خوف لى الا بعدلك و لا فضل لى الا برجائى من عفوك و كل شى له اسم خير فى كتابك هو منك و لك و اليك وحدك لا شريك لك و انّ منه ذلك اليوم الذى خلقته لاصفيائك و مددته لاوليائك و جعلته اسم امنائك المقربين الائمة الهادين على و محمد ثم علىّ و الحسن صلواتك عليهم اجمعين آيات صمدانيتك و تجليات جبروتيتك و مقامات وحدانيتك و دلالات ازليتك و علامات رحمانيتك فاستلك بحقّهم عليك و بحقّك عليهم ان تصلّى عليهم بما انت عليه من الشان و الوحدة و الجلال و العظمة و بما

هم يستحقون في لقاء مدين كبريائك واسئلك بحقهم ان تكتب لنا في ذلك اليوم كل ما كتبت  
لهم في علم الغيب وتنزل عليهم من بعد بامرک انک انت المنان ذو الفضل العظيم وسبحان الله  
رب العرش عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين .

## يوم الخميس

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى يؤيد بنصره من يشاء من عباده و انّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده و انّ العاقبة للمتقين يا الهى انى اشهدك الان بما انت تشهد لنفسك قبل كل شى فى ازل الازال بانك انت الله رب السموات و الارض قد خلقت الكل منها من مشييتك فسبحانك يا الهى انت المحبوب الذى عرفت نفسك بنفسك و وحدت ذاتيتك بازليتك و شهدت بانيتك بكيونيتك فسبحانك تقدست ذاتيتك و تعاليت كيونيتك و عظمت نفسانيتك و تجلّت انيتك ان يصعد اليك اعلى شوامخ الممكنات او ان يرفع الى ساحة قريبك اعلى جواهر المجردات و انك انت فوق ما قال القائلون و انك انت الذى تقبل من العباد ما لا يقبل العارفون و انت الذى تامر الخلق بما يحكم ما لا يامر به المقربون فسبحانك يا الهى فما احلى ثنائك فى سرى و علانيتى و ما اعظم الآثك فى غيبتى و شهادتى انت الذى عرفتنى لنفسك بنفسك و الهمتنى ذكرك بذكرك و دعوتنى اليك بطلعة حضرتك و لولا انت لم اك شيئاً و لولا تاييدك ما اخترت عزاً انت الذى خلقتنى و رزقتنى ثم هديتنى و الهمتنى فكيف اشكر الآثك و انّ القصارى قد قصرتنى عن اداء تحميدك و انّ القضاء قد عجزتنى عن ثناء تقديسك و انا ذا فى ذلك اليوم يوم حجّتك القائم بامرک و المنتظر بوعدك اشهد فى بين يديك عن كل خلقك بما انت تحب و ترضى بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك و اشهد ان محمداً عبدك و رسولك الذى اصطفيته لنفسك و ارتضيته لغيبك و انتجبتّه لسرك و اخترته لولايتك و جعلته مقام نفسك فى الاداء و البداء و جعلته منفرداً فى مقام الثناء من ابناء الجنس فى الانشاء انك انت العزيز المنان و اشهد ان عليّاً و الحسن و الحسين و عليّاً و محمداً و جعفرًا و موسى و عليّاً و محمداً و عليّاً و الحسن و الحجة القائم صلواتك عليهم كانوا امناء و حييک و اوعية علمک و اوصياء رسولک و اركان توحيدک و آيات تقديسک و علامات تحميدک و آيات تنزيهک و مواقع امرک و مظاهر سلطنتک و مقام صمدانيتک و دلالات ازليتك و شؤونات جبروتيتك فى ازل العدل و سرمد الفضل لا يسبقهم فى الشرف احد و كل

ماسواهم من ذكرهم ليذكرون ويوجدون و اشهد ان فاطمة صلوات الله عليها ورقة مباركة التي جلّت  
وعظمت بامر ربها عن ماسواها وان كل الراغبين اليك في ظلّها ليذكرون ويحشرون اللهم احب  
من احبّني واسخط علي من ابغطني او حجدني وانك وراء كل من تشاء علي و حافظ لي و اغفر  
لي ولا بويّ ول من تحب كما تحب بجودك و منك انك انت الله العزيز المتعال و سبحان الله ربّ  
العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.



## يوم الجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم

يا الهى اشهدك الان فى يوم الجمعة بما شهدت لنفسك من قبل ان توجد مشيتك بانك انت الله الفرد الاحد القيوم الوتر الدائم الذى لم تزل كنت بلا وصف من غيرك ولا تزال انك كائن بلانعت من سواك اذ ذاتيتك لم تزل مقطعة القطع عن الانقطاع و كينونيتك لا تزال مسددة المنع عن الامتناع من اول الذى لا اول له و الآخر الذى لا آخر له لن يعرفك شئى ولا يوصفك وانهم ان عرفوك لم يعرفوا الا ابداعك وانهم ان وصفوك لا يصفوا الا اختراعك لان شان الخلق فى منتهى البلاغ و ذروة الانقطاع لم يك الا محدودا بحدود النفس قبل الاثبات ثم النفس بعد الحيات فكيف يمكن من له حكم الممات قبل الحيات بان يعرف ربه الذى لا يوصف بالحيات الا بمنتهى علانيه الاسماء والصفات وان وصف بذكر القدرة والحيات والعظمة والصفات هو ذكر لخلقه ان لا يظنوا فى ربهم ولا يشكوا فى الههم بانه هو هو لا يحيط بما هم احاطوا فى الامكان والا ما حاش الظن بالله رب العالمين وانك يا الهى لتعلم ان ذكر العلم والقدرة والحيات والعظمة فى كتاب المقربين ذكرك فى الابداع لانفسهم وهو ذكر لا يلىق بجنابك ولا يصعد الى سماء قدسك ولا يرفع الى ساحة مجدك وان اعظم الذنب لى يا الهى واكبر الخطايا لنفسى يا مولاي هى علمى بنفسك و ذكرى وحدانيتك لان ذلك افك محض عند كل شى لان علمى بنفسك خلق فى ملكك وان ذكرى وحدانيتك شان من خلقك وانك اجل واعظم من ان تعرف بغيرك واعلى واكرم من ان توصف بسواك فاغفر لى فان بعد يقينى بالقطع لا طاقة لى بالمنع ولو انى لاعلم ان العود الى ذلك المقام بعد علمى لاعظم ذنب حيث لا يعادله ذنب ولكن يا الهى كيف اصمت وكنت حيا وكنت كيف انطق وكنت ميتا ان اتوب اليك فهو عود الى ذنب الاول وان انطق لديك فهو ذنب بعد ذنب الاول فيا الهى ما لى السبيل ولا قدر بذكر الدليل وانت الرب الجليل وانا العبد الدليل ان تدخلنى نارك وتقول لى هى جنتى فانى لاعلم انها نار لى ولا تطمئن نفسى بعد علمى بوجودى دون ذنب ولا ارى من الخلق بل لا يمكن فيهم الا ذنب فيها انا ذا القيت نفسى لديك وانى لاعلم

انك تقول لى لاتخف فانك انت الاعلى ولكن كيف اسكن سرى بان ذلك هو ادنى فآه آه عمّا  
قلت و عمّا لا قدر ان انطق لديك فاغفر لى ولا بوى و لمن تحب كما تحب انك انت العلى العظيم  
وسبحان الله ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين. انتهى

ص ٤٦

## دعای حفظ من ینظره الله

بسم الله المقتدر المحبوب العزيز الشہید

البهاء من الله عليك و من نفسك ايها الكونية القدم و الذاتية الازل كيف اصفك يا سيدي بعد اني اعلم حد نفسي فانها معدومة تلقاء عرش قربك و مفقودة لدى ظهور قدسك فاني لم اقدر ان اذكر قدر شيء لا بالوصف ولا بالبيان ولا بالذكر ولا بالتبيان فآه آه كيف اذكر ما جرى عليك و قضى

ص ٤٧

فيك و لديك فوحقك يا سيدي انني لم اقدر ان اذكر كما جرى فآه آه بكت السموات و ما فيهن فآه آه بكت الارضين و ما عليهن فآه آه بكت ما في ملكوت العلى و ما في الجنات و ما بينهن فآه آه يا سيدي كيف اذكر طرزا من مخزونات سرك او اشير الى مكنونات حكمك بالله و حقك قد كال لساني عن البيان فانما فوضت امرى الى الله ربى ذى الجود و الاحسان فآه آه يا محبوب ان كنت

ص ٤٨

مذنبا فالى اين مهرب فآه آه يا مطلوب ان كنت معصيا فالى اين ملجأى فآه آه ان تطردنى يا سيدي العلى فالى اين افر من سطرتك و ان تخذلى يا محبوبى الوفى و الى اين اهرب من خشيتك لا و حقك يا مقصودى ان تطردنى و تخذلى لم اربا با مفتوحة غيرك ولا محبوبا سواك ولا مولا كريما دونك استغفرك يا سيدي و اتوب اليك فآه آه كيف اذكر يا سيدي شقاوت نفسى فانها ما حملت الا خطاء

ص ٤٩

و كيف اعلن ما فى ضميرى فاني ما فعلت الا ذنبا و انما فآه فواسوفاه اين اهرب يا ملك ذاتتى فآه و انفاه اين افر يا سلطان كينونيتى فآه سيد مصيبتك تزلزلت فوادى فآه سيدي مصيبتك تخمدت نار و دادى فآه سيدي مصيبتك اطفئت نور ذاتى فآه سيدي مصيبتك تضح المؤمنين بالضحيج فآه سيدي مصيبتك تصرح المهتدين لذكر بالصريح فآه آه كيف اذكر و حقك يا سيدي كاتي كنت لم اكن شيئا مذكورا فآه ثم آه

ص ٥٠

كيف اذكري يا سيدي ما جرى عليك بعد انك كنت محصيتها وكيف احصى ما قضى لديك بعد انك كنت معدّها فسبحان الله ربك الذي خلقك لعلّو ظهوره و اختارك لما يريد من مكنونات امره و اصطفاك من بين العباد لما شاء من ظهورات قدسه و اجتباك من كلّ ما خلق لعلامات انسه كأنك يا سيدي هو في الثناء فكانه هوانت يا محبوبى في البقاء اشهد انّ ذاتيتك ذات مشيئة الله في ملكوت

ص ٥١

امره و خلقه و انّ ارادتك ذات اراد الله في لاهوت عزّه و مجده كأنك ما تريد في شان الآ بامرّه و لا يظهر امره الآ بحكمه فسبحان الله الذي خلق بمثلك الذي لم يرى الدهر بمثله و انا نحمد الله فيك كما هدينا الله بنفسك و جعلنا ذاكرًا بك و تشكره فيك شكرًا كثيرًا فآه آه يا سيدي كيف اذكر جريرة نفسي فانها ما احتملت الآ ذنبا عظيما فآه آه كيف اذكر في كينونيتي فوحقك انني اتبعت هواي و ما فعلت

ص ٥٢

الآ خطاء كثيرا سيدي لم ادر لما طردتني عن بابك بعد انها مفتوحة للسائلين و لم ادر لما خيبتني عن قربك بعد انّ مجدك مرشوحة للعالمين لا و حقك ان تطردني لا اهرب الآ اليك و ان تخذلني لا افر الآ لديك فآه آه انا الذي عملت كل خطاء و اغفال و انا الذي اكتسبت كلّ ذنب و عصيان فآه آه يا من دنى فتدلى فاطهر من عنده شئوناته و انار فآه آه يا من ظهر فاخفى و اطلع من لديه

ص ٥٣

ظهورات و انوار فلم ادر يا محبوبى لما ذا انسيته و ما ذكرت متى حرفا و لم ادر يا مرغوب لماذا اطرحتني و ما التفت الّى شيئا و لم ادر يا مولى العالمين لما جعلني بين يديك مطروحاً بعد جعلتني باذنك منطوقا و لم ادر يا انيس المؤمنين لما لم تنظر الّى بنظره منيعة بعد انّ فضلك كان بي كثيرا و لم ادر يا ولى العارفين كيف انسيته ذكرى بعد انك لا ينسينك من شيء و انك احطت كلّ شيء علما و لم

ص ٥٤

ادريا نرو المهتدين كيف لم تذكرني لديك بعد قرئت فو لك الحق فاذكروني اذكرو من اصدق منك قيلا و لم ادر يا مقصود العالمين كيف لم تنصر احبتك بعد ما ملئت الارض ظلما و جورا و لم ادر يا

محبوب كيف اخذلت هؤلاء و جعلتهم مطروحين فى طرق الارض و لم تنظر اليهم شيئا و لم ادريا  
مقصود لماذا طردتنا عن بابك بعد ما نهرب الا اليك و لم نجد سواك ربّا و لم ادريا محبوب لماذا  
بعدتنا

ص ٥٥

عن قريك و جعلتنا مطرودين و ما ذكرت منّا ذكرا فآه آه من جريرة نفسى اننى ما اتبعت الا هواى فآه آه  
من شقاوة نفسى فآه آه من جريرة ذاتى سيّدى ان كنت مطردنى لا و حقك لا اجد سواك مرهوبا  
سيّدى ان كنت مخذلنى لا و مجدك لم اجد غيرك محبوبا سيّدى ان كنت مطرحنى لا و نورك لم  
اجد سواك مقصودا فآه من شقاوة نفسى كاتى ما عملت الا ظلما و اغفلا فآه من جريرة ذاتى كاتى  
ما

ص ٥٦

اكتسبت الا عتّوا و ظلما فآه ابكى لوحدتى فى غربتى فآه ابكى لشدتى فى كرتى فآه ابكى لظلمتى  
فى وحشتى فآه ابكى لخوفى فى وحدتى فآه ابكى لجرمى فى شهوتى فآه ابكى لشقوتى فى شقوتى  
سيّدى لم ادركيف انسيت ذكرى بين العالمين بعد ما جعلتنى مذكورا و لم ادركيف اطرحتنى فى  
الارض و جعلتنى فى ايدى الظالمين مقهورا فاه كذا الظن بك انت اجل من ان تطرحنى او تخذلنى  
و عالت نفسك علوا كبيرا كل ذلك

ص ٥٧

عن جريرة نفسى فزت كما علمت و كفى بمثلك بى شهيدا و اناك لا يعزبك من شىء و انت فوق ما  
تدرك الافئدة عليا عظيما تذكر ما فى السموات و الارض و لا تنسينى قدر شىء و انت كنت بكل شىء  
عليما بابى انت و ما فى علم ربى بكيونيتك ظهرت طلعة الهوىة و بذاتيتك طلعت وجهة الصمديّة  
و بائيتك لمعت قمص الاحديّة و بنفسانيتك شرقت صورة الابدية بابى انت و ما فى كيونيتى عدمت  
كيونيتى لا ينفطر لمصيبتك

ص ٥٨

و محت ذاتيته لا تنشق لرزيتك فآه آه سيّدى قد كبر مصائبك و رزاياك و حقك اننى لم اقدر ان اذكر  
ما قضى عليك و انى اعلم فى مقامى هذا بانك لم يتغيرك من شىء و لا يتبدلك من شىء كنت من

قبل وتكونن من بعد و انّ الذين قتلوك ما ظلموك بل ظلموا انفسهم لما رضوا بفعالهم و انى اسئل الله فى مقامى ان يظهر من عنده قهرا عظيما و ذا بطشا شديدا و ذانكالا منيعا ان تاخذ الذين اعتدوا فيك و وردوا

ص ٥٩

عليك ما شئت انفسهم و ما استحيوا عن طلعتك و ما اخجلوا عن حضرتك بابى انت و ما فى ذاتيتى اشهد انك صراط الله و عدله و انك عدل الله و قسطه و انك نور الله و جنبه و انك باب الله و بيته و انك بحر النجاة و فلكه و انك سفينة النور و حكمه و انك سماء البروج و ارضه و انك لاهوت الامر و خلقه و انك حصن الاحديّه و مجده من دخلك كان امنا و من اعرض عنك كان مشركا بابى و نفسى مالى من ذكر حتى

ص ٦٠

اذكرك و مالى من وصف حتى اصفك و مالى من نعت حتى انعتك لا تنى اعلم حد نفسى و جريرة ذاتى ما ذكرت خطاء على خطاء و كلّ وصفت ذنب على الذنب لانّ ما يصدر منى كنفسى لا شئ بحت تلقاء عرش مجدك و لا شئ محض لدى نور عدلك فو عزتك يا سيدي اتى احزنت بشأن لم اقدر ان اصبر لمحة حين و ما احبّ ان اكون بعدك يوم فى الدنيا و ارى اهلها و لم اشاهد طلعتك و لم ارى وجهتك فاسئل الله

ص ٦١

فى مقامى هذا ان يصعدنى اليك و يستقرنى لديك فو عزتك التى قد جعلها ذلة اننى ما احببت الا ان تحب و ما اردت الا ما تريد و ما شئت الا اثبات امرك و اظهار ظهور مجدك و لكنك تعلم يا سيدي ان احبتك بغوا علىّ و طغوا فى عهدى حتى تنزل البلاد من افعالهم و طغوا اهل الكتاب و دخلوا حصنى و خربوا بيتى و قتلوا احبتي و جعلوا اهلى اسارى بايدى الكفرة و سعوا دار الفجرة

ص ٦٢

و احبوا الظلمة و اطاعوا الجبت من دونك و امنعوا الطاغوت و ضاقوا علىّ الارض بوسعتها حتى سرت فى البرارى و الجبال و رايت ما رايت و شهدت ما شهدت الى ان نزلت ارض التى انت تعلم ما قضى على فيها فاشكر الله الذى خلقنى فيك يا سيدي كما قضى علىّ و احمده فيك كثيرا و اسئله

فى مقامى بين يديك ان يفرغ لى صبرا ويوفيني مع الصادقين بابي انت و نفسى و ما يملكنى ربى  
انت تعلم كل جري على لم اك محزوننا لنفسى بل كنت محزوننا لما عطل

ص ٦٣

من امرك و خفى من نورك و استتر من مجدك و ائنى الان صرت صامتا بين يديك و لم اقدر ان اذكر  
شئ لان ما اعطيتنى قدمى منى و لم يكن فى شئ من ظهورات قيوميتك و علامات قدوسيتك و  
شئونات بدوحيّتك و غايات سبوحيتك و نهايات مجد هويّتك و صار لسانى لديق كليلا بابي كانت  
و نفسى و كينونيّتى كيف لا اكون بمثل ذا بعد الذى طغوا عليّ من على الارض كلّها و لم اجد من  
ينصرنى

ص ٦٤

بل كنت قاعدا فى مقعد لم يكن معى غيرى بل الذين يدعون محبتك ليحزنوبى بشأن يكاد الروح  
ان يفرق من سرى و لولا مجدك يا سيّدى لكنت هالكا معدوما و لكن فضلك امسكنى و قدرتك  
اقامتنى و جودك انطقنى و عدلك و فّقنى بابي انت و من فى علم ربى و ما فى نفسك و ما فى  
كينونيّتى كيف اصفك يا سيّدى بعد ان كلّ الوصف لديق كظّل فئى تلقاء نور الشمس بل استغفرك  
من ذلك

ص ٦٥

التّحديد القليل و اتوب اليك من نفس هذا العبد الدليل بعد انك ربّ جليل و اشهد الله فيك و  
كلّ شئ كشهادة الله و كلّ شئ لنفسك بانك ظهرت من قبل و تظهر من بعد و على هذا احبى و اموت  
و اننى آمنت بسرّك و علانيتك و اولك و آخرك و ظاهرهك و باطنك و اسئل ان لتستقرّنى فى ظلك و  
تحسبنى من زمرك و يحشرنى معك يوم القيمة حتى ادخل عليك و استريح معك و انسى كلّ ذكر  
سواك و اخفى

ص ٦٦

كلّ نور دونك حتى يحرق النور احجاب الطور و يصل نور الهويّة فى بيت المعمود و ينفطر سماء  
الاحديّة فى الارض الظهور... لامر فى جبل الطور تلقاء نور الظهور و ترنّ نخل العمانيّة فى هيكل  
السّائية لدى عين الطور و ترى العيون ما لا رات قبل و اتصلت الى معدن النور و تطلع الوجه من وراء

الحجبات عند الله مالك النور و تصعق افئدتنا و اتفق و تشهق كينونيتنا و افترق حتى نحمد الله و نشكره في تجلياته على عباده و ظهوراته لدى احبائه فسبحانه لا اله الا هو وله الحمد في الآخرة

ص ٦٧

والاولى وله الملك واليه المصير اللهم صل على الاولى قمص هويتك و طلعة احديتك و على من جعلته اول مؤمن به مشرق قدوريتك و مغرب بذوخيتك و على آخر مؤمن به طلعة قدوسيتك و وجهة سبوحيتك و على ادلاء امره و اوداء ذكره و على من تظهرنه يوم القيمة بكل بهاء ابهاء و سناء اسناء و على عيون تزرفت لعظمتك و قلوب تصعقت لهيبتك و افئدة تفاقمت من رحمتك و نفوس تزلزلت

ص ٦٨

من خشيتك و اسئلك ان تحفظ من تظهرنه يوم القيمة و من ترفعنه يوم الرجاعة و ان ترقين خلق البيان و تعرضنهم عليه سجدا لنفسك و متملقا بجنابك لان لا يستكبر عليه شيء و يكون الدين كله لك وحدك لا اله الا انت رب العالمين و اسئلك اللهم كل بهائك عليه و على اودائه و ان تحفظه بحفظك و تحرسه بكلائتك و تدفع عنه كل شر برحمتك و تنزل عليه كل خير بعزتك و تجعلني فيه من الموقنين و اياه من الخاضعين حتى احمده فيك

ص ٦٩

باتك انت رب العزة و الحمد لله رب العالمين و السلام من الله على الصافين . انتهى



ص ٦٩

## سورة الرضوان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قد نزل الآيات بالحق الى عبده لعل الناس بآيات ربك يؤمنون ان اتبع حكم ما القينا اليك من عند الله ليعلم الناس حكم ربك من قريب ذلك من انباء الغيب نوحيك ليومن الناس بآيات ربك و ليكونن في دين الله لمن المهتدين وان هذا كتاب قد نزلت من عند ربك في بدع

الرضوان

ص ٧٠

فما يوعدون وان هذا صراط ربك في السموات والارض يتلوا عليكم آيات اللوح لتكونن بقاء الله لمن الموقنين وان الله ربك قد اعد للمتقين منكم جنات لا يحيط بعلمها نفس ذلك من فضل الله عليك ليكونن الناس في دين الله لمن الساجدين قل اذا وردوا بابها قد وجدوا كل اللوح فيها وقد رقت باذن ربك ارضها كوجه الماء في المرات واذا دخلوا بيت ربك قد وجدوا اسمائها من كل وجه من نور الله قد استقرت عليها شمس من

ص ٧١

جلال الله ذكر اسم ربك حيوان لم ترعين مثلها تنادى من شجرة الطور الله لا اله الا هو واذا حضروا عرشها قد لحظن عليها حوريات من نور ربك قد رقت وجوهن كوجه الزجاجة في الزجاجة البيضاء كأنهن كواكب درى توقد من شجرة الصفراء لا اله الا الله تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين مثلهن واذا لحظوهن قد لحظت الابدان بطرف اعينهم تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا نظروا كف الساق من احديهن

ص ٧٢

قد وجدوا لحظات العين وشعرهن كأنهن حيوان من ماء واحد يتحرك فيها خيط الحمراء باذن ربك تلقى الوجه في شعرائهن تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا لحظت باذن ربك عين قد لحظت الابدان منهم تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهن واذا قربوهن قد ولّهن

الفؤاد بالشعرات كأنها حيوان بمثل انفسهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا طلعت احدى شعره من طرف اعينهنّ قد اشرفت

ص ٧٣

السّموات و الارض منها كانّ نور ربك قد لحظ الخلق بوجهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم تر عين بمثلهنّ و اذا راوا شرب ماء الحمر منهنّ قد وجدوا ماء الخمر فى الكاس كصدرهنّ كانهنّ بكلّ وجهة قد اشربن الخمر من ايديهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا تلون آيات اللّوح قد سمعوا نداء ورقاء السيّناء عن كلّ شعراتهنّ الله لا اله الا هو قد انجذبوا من لحنهنّ كانّ جمال ربك قد جلّى

ص ٧٤

بشعرهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا خطروا المؤمنون قريهنّ قد قسمت الانفس فى السّرّبانّ الله ربك ما أراد لنا فى اللقاء بغيرهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا رأوا قميصهنّ وراء سبعين الف وجه قد شهدوا بانّ الخمر فى كاس الرّجاجة تلاحظهنّ تبارك اسم ربّ لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا سئلوا من حكم ربك منهنّ قد اجبن امر ربك فى الورقاء الحمراء عن الشّجرة البيضاء الله لا اله الا

ص ٧٥

هو تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا خرجوا باذن ربك من عرشهنّ قد وجدوا مائها تجرى على ارض الياقوت حيوان من ماء بيضاء يذكر بشأن الشّجرة فى السيّناء الله لا اله الا هو ثمّ من لبن ثمّ من عسل ثمّ من خمر حمراء كانّ كلّ واحدة منهنّ يسقى بماء اجمعهنّ تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين بمثلهنّ و اذا أرادوا خمر الحمراء قد وجدوا ماء البيضاء فى الكأس الحمراء على ايديهنّ كأنهنّ قد

ص ٧٦

خطرنا قبل ذلك لامرالله الأكبر تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم برعين بمثلهنّ و اذا شربوا كاساً من ايديهنّ قد وجدوا كلّ الانهار تجرى فى الكاس باذن الله تبارك اسم ربك لا اله الا هو لم ترعين

بمثلهنّ هنالك قد ولهت الافئدة بذكر الله الاكبر طبتم فيها ذلك ما قد وعد الله لكم فى القرآن من قبل فاذكروا الله ربكم فانّ ذلك لهو الفوز العظيم . انتهى

ص ٧٧

## دعاء (بدون عنوان)

بسم الله الامنع الاقدس

سبحانك اللهم يا الهى انك انت لم تزل كنت الها واحداً فرداً احداً صمداً حياً قيوماً ما اتخذت  
لنفسك صاحبة ولا ولداً ولم يكن لك شريك فى الملك ولا ولى فى الارض الا باذنك قد تعظمت  
بكينونيتك فوق كل شىء وترفعت بساذجيتك على علو كل شىء وتعظمت بكافوريتك على ارتفاع  
كل شىء واقتدرت بنفسانيتك فوق امتناع كل شىء انت الذى ما سبحك احد من عبادك وانت الذى  
ما حمدك احد من خلقك فى ملكوت ارضك

ص ٧٨

وسمائك وانت الذى ما وجدك احد على حق توحيدك وارتفاعك وانت الذى ما كبرك احد على  
حق تقديسك وامتناعك وانت الذى ما عظمك احد على حق تعظيمك واقتدراك كل ليسبحنك و  
ليحمدنك وليوحدنك وليشكرنك وليعظمنك على قدر ما خلقت فى الابداع وابدعت فى الاختراع  
ولكن ذلك كيف ينبغى لعلو قدس ارتفاعك وسمو عز امتناعك وانما يتعارج به اعلى جواهر البدع  
من اولى الامتناع واعلى شوامخ العز من اولى

ص ٧٩

الارتفاع منقطعة عنك بابداعك وممتنعة عن مظاهر امثالك بارتفاعك انت الظاهر قبل كل شىء  
بكينونيتة نفسانيتك وانت الكائن بعد كل شىء بكبيانية ازليتك وانت المكون لكل شىء بارتفاع عز  
سبوحيتك لم تزل كنت غنياً من دونك ومقدساً عن ثناء خلقك فلك الخلق والامر يا الهى بعد  
غنائك عنه ولك الملك والمكوت بعد استغنائك عنها لم يكن يا الهى شىء من شىء الا بتملكك  
اياه ولم يكن لاحد من شىء الا بمنك وعطائك

ص ٨٠

انت الذى قد قمصت كل الذرات قمص جودك وعطاك وارتفعت فوق سگان ارضك وسمائك  
بابداع العز والثناء فلاسلنك يا الهى حينئذ من كل بهائك ابهاء ومن كل جلالك اجله ومن كل  
جمالك اجمله ومن كل عظمتك اعظما ومن كل نورك انوره ومن كل رحمتك اوسعها ومن كل

كمالاتك اكملها ومن كل اسمائك اكبرها ومن كل عزتك اعزها ومن كل مشيتك امضاها ومن كل علمك انفذه ومن كل قدرتك مستطيلها ومن

ص ٨١

كل قولك ارضاه ومن كل مسائلك احبها ومن كل شرفك اشرفه ومن كل سلطانك ادومه ومن كل ملكك افخره ومن كل علائك اعلاه ومن كل منك اقدمه ومن كل آياتك اعجبها عندك واقربها لديك ومن كل شئونك ارفعها لديك واقربها اليك ومن كل جبروتك امنعها عندك واقربها لديك على شجرة محبتك ومن قد حاجر من بيته في سبيل محبتك اليك والوقود بما انت عليك بين عينيك وكل

ص ٨٢

ما قد احاطت به علمك يا الهى من كل خير اذ انك اعلى واجل من ان ارادتك يا الهى من احد و انك انت لا تريد او ان احبك من نفس وانك انت لاتحبها او استخلص نفسه سبل مرضائك وانك انت ما اختصاصته ببدايع عزك وظهوراتك فانزل اللهم عليه ما يرضى به فواده من علو رضائك و سمو بهائك و احفظه اللهم من بين يديه ومن خلفه وعن ايمانه و شمائله ومن كل شطرينتهى اليه و ما ملكته بفضلك كيف

ص ٨٣

شت و اني شت و حيث شت بملائكة السموات و الارض و ما بينها و الهمة اللهم يا الهى الرجع الى منزل عزه و السكون في بيت رضائه ان قدرت له الى ذلك من سبيل ليسكن هنالك من قدرت لهن الحزن بسكينة من عندك و طمانيته من لدنك انك انت يا الهى ذو المواقع و الامثال و ذو البدايع و الاسماء تمن على من تشاء كيف تشاء لما تشاء فامنن اللهم على هذا ما من خير له فى منقلبه و مثويه

ص ٨٤

و ان لم تستطع الى ذلك يا الهى فاسكنه اللهم فى حرم وليك على الثالث من امنائك او ما يحب فواده من مكامن عزك و ارتفاعك اذ انك انت يا الهى تختص بفضلك و رحمتك من تشاء فالهمه

اللَّهُمَّ الجنود بين يدي الذين قد انجذبت افئدتهم الى ساحة قدسك ان تستطيع الى ذلك هنالك من سبيل وَا لَا ليصلن اليهم في نفسه من دون ان يذكر ما لا تحب ان تشهد على اوليائك اَنَّك تؤيد  
ص ٨٥

بنصرك من تشاء و تلهم سبيل رضائك و مرضائك من تريد لاشهدنك و كل شيء على اننى انا قد قبلت ما قد اراد من مهاجرته في سبيلك ان لا تشهد في سبيل محبتك ما لا تحب ان اشهد عليه اذ ترى حينئذ يا الهى قضايك لاهل محبتك و بلاياك لاهل ولايتك فاليك فوضت امرى و امر من قد اراد سبيل محبتك و اَنَّك انت يا الهى لتكفينى عن كل شئ و لا يكفينى عنك من شيء لا في السموات و لا في الارض و لا ما

ص ٨٦

بينهما بك استكفيت و استرضيت و استعنت و اعتضمت و استعنت و استجرت و استمرت و لا حول و لا قوة الا بك انت الذى لن يعجزك من شئ لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما و لا يعزب من علمك من شيء لا في ملكوت الامر و الخلق و لا ما بينهما يفعل ما يشاء كيف تشاء بما تشاء و تحكم ما تريد كيف تريد بما يريد حجبتك ظاهرة على من في ملكوت ارضك و سمائك و كلمتك مهيمنه على من في ملكوت

ص ٨٧

اسمائك و امثالك فانزل اللهم حينئذ من خزائن بدع ربوبيتك و مكامن عزازيتك على البيوت الذى يسبح اهلها بالغدو و الاصال و يحزن في سبيل محبتك ما تسكن به افئدتهم و ارواحهم و انفسهم و اجسادهم و ما يؤل اليه امر اخرهم و اوليهم اذ كل ذلك في قبضتك يا الهى لا في قبضة دونك و في يمينك يا محبوبى لا في يمين سواك انت القادر على ما تشاء و المقتدر على

ص ٨٨

من تريد فاسرع اللهم فيما يسكن به قلوب اوليائك اَنَّك على كل شئ قدير و قد سبقت رحمتك في السموات و الارض و ما بينهما و اَنَّك انت ارحم الراحمين . انتهى

ص ٨٨

دعاى بدون عنوان

بسم الله الرحمن الرحيم

ذلكم الله ربكم له الخلق والامر لا اله الا هو العزيز المحبوب هو الذى يحيى ويميت وان الى الله كل ينقلبون هو الذى يبدع ما يشاء بامرته كن فيكون قل هو القاهر فوق خلقه والظاهر فوق عباده وانه

ص ٨٩

لهو الفرد الممتنع المهيمن القيوم قل هو الحق لا اله الا هو قل كل اليه ليعثون والله بهاء السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا بهاء حق عظيما والله جلال السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا جلال حق عظيما والله جمال السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا جمال حق عظيما والله عظمته السموات والارض وما بينهما وكان الله ذا عظمته حق عظيما والله نور السموات والارض

وما بينهما

ص ٩٠

وكان الله ذا نور حق عظيما والله ملك السموات والارض وما بينها وكان الله ذا ملك حق عظيما والله ما فى السموات والارض وما بينهما لن يعزب من علمه من شئ لا فى السموات ولا فى الارض ولا ما بينهما ولا يعجزه من شئ لا فى ملكوت الامر والخلق ولا ما بينهما انه كان عليماً قديراً.

## دعاى جليل القدر

ص ٩٠

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْجَأْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ وَمَا النَّصْرَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا صَبْرِي إِلَّا بِاللَّهِ نِعْمَ الْوَكِيلِ وَنِعْمَ النَّصِيرُ وَأَسْتَعِينُ بِاللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ وَعَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَعَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَعَلَى الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ . انتهى



## دعاى ديگر

ص ٩١

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ وَالْمُفَازَاتِ اقْسِمِ عَلَيْكُمْ بِعَظْمَةِ ذَاتِ اللّٰهِ تَعَالَى وَأَنْشِدْكُمْ بِقُدْسِ صِفَاتِ اللّٰهِ أَيُّهَا الْمَذْكُورُونَ أَنْ تُجِيبَنِي وَتَتَوَجَّهُوا إِلَيَّ وَتَرْحَمُونِي وَ يُغِيثُونِي وَتَمُدُّونِي وَتَنْصُرُونِي وَيُؤَيِّدُونِي وَتَكْرُمُونِي وَتَنْفِذُونِي وَتَجِيرُونِي وَتَرْحِمُونِي وَتَخْلُصُونِي وَآغُوثَاهُ وَآغُوثَاهُ الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْعَجَلِ الْإِجَابَةِ الْإِجَابَةِ الْإِجَابَةِ الْإِجَابَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ يَا غِيَاثَ يَا مُسْتَعَاثَ بِحَرَمَةِ كَهَيْعُضٍ وَحَمِيقِ وَبِمَعْرَاجِ الْمُصْطَفَى وَبِشَهَادَةِ الْمُرْتَضَى وَبِقُرْبِ أَصْحَابِ الْكَهْفِ إِلَيْكَ وَبِحَرَمَةِ أَوْلِيَائِكَ لَدَيْكَ وَأَسْئَلُكَ بِأَصْطَفَاءِ مُوسَى وَصَلَابَتِهِ فِي الدِّينِ وَ أَسْئَلُكَ بِمَسِيحِكَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَحَيَاتِهِ وَبِطَهَارَةِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَبِشَهَادَةِ الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَا أَنْ تَبْلُغَ سَلَامَتِي إِلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَسَيَّارَاتِكَ فِي الْأَرْضِينَ وَتَحَرِّصَهُمْ أَغَاثِي وَتَنْصُرَنِي عَلَى أَعْدَائِي يَا مَغِيثَ يَا مَنْجِزَ يَا مَنْقِذَ يَا مُخْلِصَ يَا مَنْجِي يَا مَفْرَجَ يَا مُفْتِحَ يَا مَرِيحَ يَا رَفِيقَ يَا شَفِيقَ يَا عَطُوفَ يَا رُؤْفَ يَا رَبَّاهُ يَا سَيِّدَاهُ اجِبْ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

ص ٩٤

## مناجات حضرت الاعلى فى ليلة الجمعة

هو العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم يا محبوب من ان اذكرك بذكرى اياك و ان اثنى فى ملكك اذ اننى اعرف حدّ  
كينونيتى بانها معدومة عندك و اشهد على ذاتيتى بانها مقطوعة عن ابداعك فكيف من عرف حدّ  
نفسها و شهد على مقام انيتها يقدر ان يستعرج من حدّ فنائه و يصفك بما هو يعرف من آثار فنائه  
فسبحانك سبحانك من اكون ان اذكرك او مثنيك و لو كان الكلّ يتقربون اليك بتوحيديك فأتى  
اتقرب بك باعترافى بشركى عندك بان توحيديك لا يمكن لغيرك لأنّ ذكر الغير اعلى دليل بالامتناع  
و وجود الأثنائية اقوى شهيد على الأنقطاع فسبحانك سبحانك و ان كان الكلّ يتقربون بك بشنائهم  
لديك فأتى اتقرب بك بتقديسك عن وصف مادونك و تنزيهك عن نعت ما سواك اذ وجود  
الوصف دال بالقطع عن الموصوف و ذكر النعت شاهد بانّه اثر لا يذكر مع المنعوت فسبحانك  
سبحانك لو انّ الكلّ يتقربون اليك بما هم يحبونك فأتى اتقرب اليك باقرارى على عدم حبى  
لك لانّ ذلك لا يمكن لاحد لو عرفت السبيل و وجدت الدليل فانى و عزّتك لكنت اول المتأولين  
ولكن بعد عرفان حدّى و ملاحظة فناء وجودى كيف اتلبس الباطل بالحقّ و اتقمص الممكن بالحقّ  
لا و عزّتك ما عرفتك و ما كنت عارفك و ما وحدتك و ما كنت موحدك و ما احبتك و ما كنت  
محبك و ما ذكرتك و ما كنت ذاكرك و ليس لى حزن بذلك لأنّ الكلّ بمثلّى لو يدعى احد غير  
ذلك فادعائه يكذّبه و لا يحتاج الى دليل غيره لأنّ وجود الموحّد اعظم دليل على شركه و ذكر الغير  
بنفسه اشدّ دليل بقطع السبيل المحبته فسبحانك سبحانك ليس لى العزة الاّ فى اعترافى بنا وحدّى  
و عرفان فناء كينونيتى و اقرارى بقصارى العظمى لنفسانيتى و قضايى الكبرى لأنيّتك و اشهدك يا  
محبوبى و لم استشهد غيرك لأنّ شهادة الغير لم ينفعنى لأنّ الكلّ بمثلّى فقراء عندك و محتاج  
لديك و ان استشهد المفتقر عن المفتقر دليل على جهله به و تغييره عنك الاّ و ان لا يرى فى ذكر  
الغير الاّ طلعتك و لا فى شهادة العبد الاّ شهادتك فان حينئذٍ حلّ ذكر السبحات و بيان الأشارات  
و الاّ فسبحانك سبحانك ما علمت ذنباً اكبر من هذا استشهد العبد بدونك او اراد ان يستعين

بسواك سبحانك سبحانك وكفى بك شهيداً علىّ بائى ما اوحّدك ولا اقدر بتوحيدك ولا  
اثنيك ولا اقدر بثنائك و اننى لأعلم بانّ الموحدّين يوحدونك بقولهم لا اله الا انت لا وعزتك  
اتى ما اوحّدك بتلك الكلمة لأنى اراها آية فى ملكوتك و صفة من اسماء سلطان ارادتك فكيف  
اجعل حظّ العباء توحيدك يا ربّ الأيجاد كيف اثنيك بثناء خلقك و انك متعال بان توصف  
بالأضداد فسبحانك سبحانك احرق نار عدم توحيدى نفسى و لم اخرج من حدّ فؤادى ولا ادعى  
ما لا يمكن فسبحانك سبحانك بعد تلك السبل المسدودة و هذه الطّرق المنضدة ما رايت لى  
وصلا حتى اتسلى نفسى بيومه ولا علمت يوم لقائى حتى اسكن نفسى بوعده فسبحانك سبحانك  
لا حزن لى لأنّ الممكن لم يزل ولا يزال فى نار نفسه و حزن ذاته فسبحانك سبحانك اىّ نار اكبر  
من ذكر وجودى و اى عقاب اعظم من ثناء كينونيتى لديك و اىّ عذاب اشدّ من توحيدى اياك ان  
لم اكن مثل الغافلين الذين يشركون بك فى توحيدهم و يزعمون انهم يوحدون و يكذبون من ثنائهم  
و يحسبون انهم ينعنون و يحرقون بنار الأماكن فى افتدتهم و يزعمون انهم متنعمون فسبحانك  
سبحانك ما للنار الا النار ولا يمكن فى مقام الأغيار دارالقرار فاليك اقبل يا سلطانى و عليك اقسام  
يا مليك القهّار رجاء نوائلك و فضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك و عناياتك يا غفّار اذ بيدك  
سلطان التّقدير فى افلاك سماء الأسرار و فى قبضتك ملكوت التّدبير فى غياهب بروزات الأخيار و  
انّ هذه ليلة اليك ترفع الأصوات و انت الذى لا يفوتك ذكر ما غبات و بيدك حيوة العظام بعد  
الرّميم اللهم اشهدك ان افتدنا بما اكتسبت ايدينا رميمة فانيه و مقترنة بذكر الغيّرته فى لحبة المحبته  
فانزل من سماء محبّتك علينا ماء الأفضال و امنن علينا بآيات الاجلال اذ انك كثير التّوال و شديد  
المحال و ذو الكيد و المحال و ذوالجود و الجمال فاحى تلك الرّمات بمنك يا ملك الأسماء و  
الصّفات و نور تلك الظلمات بفضلك يا ربّ الأرضين و السموات و ارفع هذه السبّحات من  
اشارات ما يسطرن فى الرّقوم المسطرّات بما نزلت فى مواطن الآيات و الزّبرات اى ربّ عبيدك  
فانيك و سائلك و افدك و راجيك مشتاقك و طالبك نازل اليك هب لى اللهم فى هذه اللّيلة  
الجمعة من فواضل ما وهبت لمحمّد و علىّ و آلهما المعصومين و بارك فيما كتبت لى و قرب لى  
ايّام لقائى فانك تعلم سرّى و ما تهوى اليه نفسى خلصنى من بين العباد و بلّغنى الى ساحة القرب  
و الأمداد و ارفع عن عينى حكم الأضداد و الأنداد بما توصلنى الى ذروة الأسماء و حضيض اوج

الأرجاء اى ربّ كلىّ عدم بحت و فقر محض و عجز صرف و اضطرار بات ما رايت المفرّ الآ ان  
القى نفسى بين يديك يا رب القدر اذ انك انت بالمنظر يفعل ما تشاء بفضلك انك انت وهّاب  
مقتدر فاصنع اللهم لى و باهل محبّتك من هو فى علمك بما انت انت انت انك انت الله الملك  
الرّفيع و الفرد المنيع و الجواد الوهّاب المتعال سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على  
المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين . انتهى

## دعاء به جهت هفت نفر

ص ۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذى يبدع ما فى السموات وما فى الارض بامرہ و هو العزيز الحكيم يا الهى انّ وجودک اعلى وجود لا يشابهه شىء و انّ وجودى ادنى وجود لا يساويه شىء فكيف اريد ان اذکرک و انک لم تزل کنت و اننى انا ما يزال ما کنت شيئاً ان اريد ان اذکرک يخوفنى حدّ ذاتى بانّ العدم كيف يذكر رب القدم و ان اصمت فى تلقاء طلعتک و لم اذکرک بشنايئى التى عرفتها بتعليمک يشوقنى معاملتک مع المسيئين و يشجعنى **سيبك** مع المؤمنين فلاجل ذلك يا الهى اذکرک بما انت تحبّ و اشکرک بما انت ترضى و اشهدک بانّ منتهى مبلغ ذکرى هو عجزى عن ذکرک و انّ غاية جهدى فى شکرک هو افتقارى الى شکرک ما اعلم دون ذلك لى نفسى من سبيل و لا استطيع بان اذکرک لذلك من دليل غير ان انظر اليک بعينک و اقول انت انت محبوبى و انت انت معبودى و انت انت مقصودى و انت انت سلطانى و انت انت مليكى و انت انت ملكى و انت انت منتهى آمالى لو اذکرک بذكرى اياک و قولى انت انت بدوام ذلك فبعزتك و جلالتك لم تکره نفسى من ذکرک و لا تفنى حلاوة فؤادى من فضلک مع انى فى کلّ شأنى تنطق ذراتى بانک انت انت و لا تسکن فى اقل ما يحصى علمک و ان سکنت فسکونها هو قولها انت انت لن تختار دون ذلك شيئاً و لا تستطيع لغير ذلك كأنه هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک ليس کمثلک شىء فى العلوّ و ليس له مثل فى الدنوّ و انک انت المتعالى بالجلال و انه هو المتدلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انه هو المشفق فى السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انه هو هو لا يعلم كيف هو الا انت و لا يعلم كيف انت الا انت و لا تظهر کلمة انت الا بک و لا يتم کلمة الفعل الا به لم يزل هذا سيبک للموحدين من اولى الأنظار و موهبتک للعارفين من اولى الأبصار کانّ فى کلّ حين اشاهد شمس فضلک تطّلع عن يمينى بعدة ما لا يعلمها احد سواک بل ليس لها عدّة فى علمک و ارى بعينى کبر کلّ واحد منها اکبر عمّا فى السموات و عمّا فى الأرض و ما بينهما فاغفر اللهم لى و لا تنزل عليها کسوفاً بتغیرى و اعف لى و لا تغیرها باعمالى و اجعل نورها لى نور طلعتک و ضيائها لى ضياء انوار و جهتك و بهاها لى بهاء جمال عزتك فسبحانک لک

الحمد بما لا يحصى ومتى العجز بما لا يقدر ومنك الفضل بما انت تعطى لو تجعل كلّمًا فى علمك لسانا فى لسانى وتنطقه بكلّ لغة انت قادر عليها واننى انا اشكرك بكلّها بدوام ذاتك سرمد الابد لم تعدل اداء حق شىء من آلائك فسبحانك من كان هذا مبلغه من العجز ومقامه من الفقر كيف يقدر بشكرك وهو شىء تحدث به وانك انت الأجل من ذكر غيرك وشكر دونك فوعزتكم لولا قرات آية من كتابك ما اجترحت بشكرك ولكن لما وعدت لشاكرك شكرك بذلك شجعتنى نفسى لأبيع متاعى العدم بشكرك يا قديم الأكرم فسبحانك سبحانك لم تعدل تجارتى تجارة احد ما فى السموات وما فى الأرض ولم يك ذلك الا من فضلك والاّ ما انا ومبلغى الذى هو فناء بحت وحدّ وجودى الذى هو عدم صرف ولكن لا عرفتنى بانك انت انت قد استدرت كلّ الخير بقولى انت انت ومابقى لى شىء من خزائنك الاّ وقد جعلته فى خزائنى بل ملكت كلّمًا ملكته نفسك بشكرك نفسى وبذكرى اياك لأنّ من انت تشكره فكيف تمنعه من كلّ ما فى خزائنك مع ان شكرك هو اعلى وابهى من كل شىء وثنائك اعظم واقدم من كلّ شىء لا وعزتكم ما منعت منى خيراً الاّ وقد اكرمتنى بذكرك اياى كلّ خير وانّ ذلك امر لا عدل له وفضل لا شبيه له وجود لا مثل له وموهبته لا يساويها موهبة فى علمك فلك الشكر بكلّى ولم يك ذلك الاّ جزءا شكرك عبدك فلك الحمد بكلّى ولم يك ذلك الاّ جزءا حمدك عبدك ولك الثناء بكلّى ولم يك ذلك الاّ جزءا ثنائك عبدك ولك الذّكر بكلّى ولم يك ذلك الاّ جزءا ذكرك اياى ولك المعرفة كلها ولم يك هذه الاّ معرفتك التى مننت بها على وكلّى لك المحبة ولم يك هذه الاّ حبك اياى وانا فى كل ما اكرمتنى ناطق بذلك فاشهدلى على ذلك واسمع لى ذلك وارفع لى ذلك واكتب لى ذلك واخزن لى ذلك واستر عن عيون غيرك ذلك فاننى وعزتكم ما احب ان بطلع احد بحبى اياك وما كان ذلك من مبلغ بخلى عندك بل احبت ذلك واجهد على ذلك لئلاّ يعرف محبوبى غيرى ولا يتلذذ بذكر مقصودى دونى ولا يتروح بنظر طلعة مليكى سوى ولا يستأنس بحضرة سلطانى الاّ نفسى وحده فسبحانك لو اقول لم يحبك احد مثلى فوعزتكم قد صدقت وان انت تقول لم يحبنى احد مثلك فاصدقك يا محبوب لأنّ حبك اياى هو حبى اياك لأنّى ما كنت شيئاً بحبك كنت محباً ولولا خلقتنى لم يظهر حبك لأنّ لولم يك وجود الغير كيف يظهر حبك بلى انّ حبك فى نفسك هو نفسك لا يعلمه احد فى السموات ولا فى الأرض ولكن

حبك الذى يمكن لغيرك ويمكن ان يتعلق الأبداع به هو حبي لك الذى هو بعينه حبك اياى فسبحانك ما احلى مثل تلك الكلمة وما اسنى مثلها وما ابهى مثلها وما اعدل شبهها وان نسبتها اليك هي من فضلك عليها كنسبته الكعبته اليك والآن سبحانك ان انسى حدّ كينونيتى او اغفل عن رتبة ذاتيتى لا وعزتك كينونيتك الكافورية الازلية مقطعة الموجودات كلّها عن حبها بها وان ذاتيتك السازجية الأبدية مفرقة الجوهريات من ذوات المجردات من الممكنات فسبحانك و تعاليت لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز من ذاتك وحبك هو كينونيتك لم يخرج من انيتك وان ما يتذكر الذاكرون هو ذكر ابداعك وان ما يتعرف العارفون هو حبّ اختراعك الذى انت ابتدعتهما لا من شئى بانفسهما وانهما دالان على العجر البحت البات والفقر الصّرف فى كينونيته الذات والصفات فسبحانك ما اعجب صنعك مرّة تمطر على فؤادى شمس الأفضال كأنها هي لافول لها ومرّة يقطع امعائى وتأخذنى بالسّطوات كأنّ شمس الأفضال لا تطلع علىّ فسبحانك لم اصرط قيم فى صنعك ولا سبيل واضح فى امرك من يلهم احدا بان يقول انت فكيف يعذبه بان يقول انا فسبحانك سبحانك لولا خوفى من افئدة البعيدة ونفوس الضعيفة لأضجنّ فى مقامى هذا بين يديك بما فعلت بى وليس ضجيجى من عمل الناس معى لأنهم فوعزتك ليس لدى الاّ كشح ظلّ فانى بل كلّ ضجيجى من فعلك لولم انت تقدر من يقدر ان يفعل ولولم انت تقصى فمن يقدر ان يعمل لا وعزتك ليس ضجيجى من احوال الدنيا والآخرة بل انما ضجيجى هو من اجل الذى كيف يمضى قضاء بان اقول انا بعد ما عرفتنى بانك انت انت وان ذلك منتهى عذابى يا محبوبى والآمالى واهوال الدنيا والآخرة لم يخطر بقلبى انها موجودة او معدومة بل اراها معدومة كقبل وجودها بعينك التى لاتنام ونسيتها بسلطانك الذى لا يضمم بل انّ كلّ خوفى هو من اجلّ الذى بعد ما عرفتنى نفسك بانك انت انت انا قلت انا واتى لأعلم بانك لم تقل لى لم قلت هذا ولاتحاسبنى لهذا ولكن انا فى خجل من عملى ومعذب بنار قولى وكيف ما كنت معذباً بذكرى نفسى وانت قد ذكرتها بذكرك نفسها وانت لم تزل كنت وهى لا يزال لم يك شيئاً فسبحانك انت انت حتى ينقطع الرّوح منى ولا يرجع نفسى الى نفسى ولولا افترضت على اوامر الدنيا ما اخترت عن قولى انت انت حتى يدركنى الموت وكنت نفياء ولكن الان لا سبيل لى الاّ ان استغفرك واتوب اليك حتى يدركتى الموت وكنت قائلاً ياليتنى كنت تراباً فسبحانك

سبحانك و ما فرضت على اوامر الدنيا الا لأجل بعدى عن قربك و الا ما انا و استغنائى بغيرك و استلذاذى بدونك و استيناسى بسواك و استراحتى بغير ذاتك و حدك لا اله الا انت استغفرک من كل ذلك و اتوب اليك ثم عليك توكلت و انيب و اشهدك بانى متى كنت واقفا ما اردت الا طلعتك و وجهتك و اعلم بانّ العبد متى كان فى مقام النزول او الصعود او يدخل عليه شىء او يخرج منه شىء لم يلق بان يكون لك و حدك لا اله الا انت لأنك صمد لا تحب لمن يحبك الا ان يكون آية نفسك و اشهدك بان كلما خرج من نفسى من ظهورات المليكه و شئون العبدية كلها مردودة لى بمثل نفسى و مقطوعة عن ساحة قربك ببعدى و دلالتها على غير نفسك و انك لتعلم بانى متى كنت فى مشعر الأقتران و ملاحظة الأفتراق لم اك عبدا لك بل انا عبد لما كنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأنّ من الذين كفروا يعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسى ذكر الأقتران و انّ من اللذين اشركوا يعبدون القمر من دونه و انّ قد جعلت قمرى مقام الأفتراق فسبحانك سبحانك لم ارفقا بينى و بينهم عندك بل فوعزتک اشاهد شدة عذابى اكبر عنهم و اشدّ منهم لأنّ كلما لطف الأمر تلطف نار عدلك فآه آه مما احتملت بين يديك فوعزتک انى متعرف بخطاياى العظمى و مقرّ بقضايى الكبرى و عالم بانّ الطالب و صلک لو كان قصده وصل نفسه ليحرق بنار و صلک اشدّ ممّن هو يحرق بنار الحدود و الأجساد و انّ الذى يوحّدك لو اراد سكون ذاته بان لا يشرك كينونيته بك فهو كذلك بمثل الأول كان ناره اشدّ و عذابه اكبر بلى ان السبيل هو الذى عرفّ الكلّ و انّ الدليل هو الذى علّمت الكلّ بانّك انت انت لم يك دونك و انّ اول ذكر غيرك هو اول عذاب الذّاكر عندك و لا يشابهه نار فى علمك و لا عذاب فى قدرتك فسبحانك سبحانك فاكتب لى بمنك كما انت انت غير ذكر وجود الغير عندك و دون امكان ذكر المفتقر لديك فانى لما ارجع الى مقام كافورية كينونيتى و رتبة ذاتية سازجيتى لم احبّ الا انت و لم اردت من الحبّ الا انت و ما اشاهد فى انت الا انت و ان احبّ الحبّ لوصولك فانا و عزّتک من المشركين و ان اريد التوحيد لعرفانك فانى و عزّتک من المبعدين للاحببت ذلك و للاحبه و ان اكتسبت يداى و احتملت نفسى مثل تلك الأعمال فوعزتک ما كان عمل ذاتى و لا احبه كينونيتى بل ذلك خطيئة صدرت منى و سولتني نفسى و انت مددت القضاء لجريان هذا الأمضاء لتضاعف عذابى و تشدّد نيرانى بل بذلك افرّ منها و ارجع اليك و اهرب عنها و اصل لديك فوعزتک و انت



شاهد عليّ ومطلّع بي ما اردت من ذكر خطيتي الا قولى انت انت لان كما ذلك فصل خرج من  
نفسى فكذلك ما ادخل عليّ بمثله كلّ ذلك مردود وكلّ ذلك محدود وانك انت اجل من كلّ  
ذلك واكبر من ان تذكر بذلك فكلّ ذكرى اياك كلّ عذابك لى وكلّ ذكرك اياى رضوانك فى  
نفسى فوعزتك اقطع عنى ذكر غيرك بحيث لم يتوبى ذكر نفسى وكنت كيوم الذى لم اك شيئا و  
تذكرنى لما شئت وكيف شئت وانى شئت ومتى شئت وحيث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک  
لأن ذکر غيرک هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه وهو اعظم نار فى علمک بل لا اعلم الا ذاتک ولا  
تمکن ذکرک غيرک لأنّ اذا وجد ذکر الغير وجد الاقتران وانت متعال من ذلك لم تزل انت انت  
ولم یک عندک شىء ولا يزال اّک کائن ولم یک شىءى ذلك اعلى رفرف القرب ومنتهى مقام  
الأنس حيث لم یک ذکر للغير ولا وجود للعین حتى يلزم الاقتران وتفتقر العبد الى البيان فسبحانک  
وتعاليت کلى مثل هذا بل لا مثل له ولا هذا وانا قبل وجودى منسى بحت وانت كما كنت حى  
صرف سبحانک وتعاليت اسئلك كما انت انت واستشفع بک كما انت انت واهرب اليک كما  
انت انت وافر اليک كما انت انت واشفق منك كما انت انت والوذ بجانبک كما انت انت و  
استجیر بدمتک كما انت انت فاه فاه ممّا طلبتک فاه فاه ممّا سئلتک فاه فاه مما عرفتک فاه فاه مما  
وحدتک فاه فاه مما عبدتک فاه فاه مما احبتک فاه فاه ممّا اشفقتک لما کان قد قام على کلى الف  
انيتى انا فى خجل منك و اشاهد کلّ عذاب ما فى علمک فيه فوعزتك کانى ارى فى قولى انت  
انت مثل الذى يتبدل جسده فى النار بل وعزتك انّ نارى اعظم منه وعذابي اکبر عنه لأنّه هو  
يحرق جسده بنار حدوده وانا احرق فؤادى بنار لانهايتک فسبحانک سبحانک كيف اقول انت  
انت وكيف اعتذر من قولى انت انت وانى فى کلّتا المقامين معذب بنارک وفى شديد بلاء  
بامضائك فاه فاه من یکون هو عدم بحت عندک ويقول فى تلقاءک انا فوعزتك يستحق بذلك  
العذاب ولو انک جعلتني حاکما من عندک على نفسى لأعذبها بكلّ ما انت تقدر لها جزاء ذکرها  
لما استکبر عن حدّها وعرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الى نفسک الحىّ البحت فو  
عزّتك لو کان لى روح شعور لأنفطرت قبل ذکرى اياک اقرب من ان تنفطر البيضة على الصّفا، و  
تتكسر الزجاجة بالحديد الاثقل فسبحانک سبحانک مثلى کمثل اهل النار لا فرق بينى وبينهم الا  
وانهم يعذبون بنار الحدود ويفرون من عذاب المحدود واننى انا محترق فى عذاب لا بد له ولا

ختم وفي نار لافناء لحرها ولا زوال لزيورها ولا رماد لذاتها ولا اضمحلال لحرها فآه آه يا الهى الى من افرو الى انظر لولم تخلصنى فمن يقدر بخلاصى ولو لم ترحنى فمن يقدر ان يرحمنى فسبحانك وتعاليت لم اقدر كيف اقول وان بقولى تضاعف نارى ولم ادرك كيف اصمت وان شدة العذاب قد انطقنى بان اجترح على مثلك سلطان جبار السموات والأرض ومليك قهار ملكوت الأمر والخلق بذكرى اياك وان اقول انت رب السموات والأرض فوعزتكم ما وجدت مثلى بلا حياء عندك وما علمت مثلى ذا عصيان لديك لأن من هو يعرف بعدم نفسه ثم يرجع ويقول انت انت كانه هو مجنون صرف ومبهوت بحت بات لا يدرك ما يقول ولا يتأثر بما يفعل واليه يول فسبحانك سبحانك انى معترف لما انت تحب ومقر بما انت ترضى ولا ملجأ لى دون ذلك ولا سبيل لى غير ذلك ولا مهرب لى دون ذلك ولا نجاه لى سوى ذلك فسبحانك يا محبوبى لم ادرا نى عاقل وما سوى مجنون بانى ارى بعضاً يغفلون ذكرك ويتلذذون بغيرك ويعمرون الدنيا بعد ما هم يعلمون انها تنفى وبعض يعبدونك لما تعطيههم وبعض يسئلونك لما يريدون من حوائجهم وبعض يترك الدنيا وانقطعوا عن لذاتها وتركوا ارضاءك فى الآخرة وبعض من خوفك يطيعونك وبعض لحبك يعبدونك وبعض لأن توحيدك اشرف من كل شى يوحدونك وبعض بان ذكرك احلى من كل ذكرى ذكرونك وانى لما ادق نظرى الى انفسهم واكشف قناع اعمالهم ارثهم مشركين عندك ومبغدين عن قربك لأن اعظمهم هو الذى يحب ذكرك لما هو احلى من كل شى ليملك نفسه ما ليس مثله شىء وانه فى الحقيقة ما اراد الا ان يعبد نفسه ويعطيه حظه وجعل ذكرك عرضا لحاجته وذاتك محل سكون لحركته فسبحانك سبحانك ا من مثلك يطلب غيرك فسبحانك ما ابعده حد الناس يسئلون مثلك لاجل نفوسهم وينسون عظمة نفسك ويسئلون منك حوائجهم بعد ما هم يعلمون بان كل ما دونك معدوم عندك وان سؤال العبد منك هو لما كان ناظر اليك اعظم من نفسه ومسلته ثم بعد ذلك ينسى عظم ذلك ويسئلك بما هو يفتنى فى ايام معدودة أو يبقى فى عالم اللانهاية كليتهما عندك سواء وعدم فسبحانك سبحانك انى فبعزتكم حيارى فى امرك لم ادرا باى سبيل اذكرك او باى دليل اصمت فى تلقاء طلعتك غير ان القى نفسى بين يديك واقول بما علمتنى فا فوض امرى الى الله ان الله بصير بعباده اللهم وقد نزل على ذلك الجبل كتب من الذين انت اعلم بهم منى فهب لى اللهم لكل واحد من هؤلاء السبعة ما هم يريدون

فِي سَبِيلِكَ أَنْتَ الْجَوَادُ الْوَهَّابُ سُبْحَانَكَ رَبِّكَ رَبَّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. انتهى

ص ١٣٨

## زيارتنامه نقطه اولی و حروف حی

ان تريد ان تزور مولاك نقطة الاولى و ادلا نفسه ومن يظهرته فاعمل كما نلقيك و التفت لقاء القبلة  
و كبر الله ربك في نفسك سبع مرات و طهر ظاهر جسدك و باطنه و لا تقرب فوق الراس و قم لقاء  
القبر و قل في باب اللؤلؤ

ص ١٣٩

اشهد ان لا اله الا هو وحده لا شريك له و ان نقطة الاولى كينونية الله و نوره و ان ادلاء الحي هم  
حجج الله في عوالم الامر و الخلق و اولئك هم ادلائه الحسنی و امثاله العليا و ما من اله الا الله و ان  
من يظهرته ياتينا بالحق و انا كل به موقنون و اعلم ان روح القدس هنالك يؤيدك و يلقيك ما اراد الله  
لنفسه و اذن بالدخول على الحرم القدس و قل بسم الله الامنع الاقدس سبحانك اللهم ان جئت  
ضيفاً لك

ص ١٤٠

و زائراً نفسك و وافدا اليك اسئلك ان تاذن لي ان ادخل حرمك و انه لا يؤذن لي سواك ادخل يا الله  
ادخل يا مولاى يا نقطة البيان ادخل يا اسم الله الاول ادخل يا اسم الله الآخر ادخل يا اسم الله  
الظاهر ادخل يا اسم الله الباطن ادخل يا اسماء الله و صفاته ادخل يا مظاهر الله و امثاله ادخل يا  
صفوة الله ادخل يا خيرة الله ادخل يا اولياء الله ادخل يا احباء الله ادخل يا اصطفاء

ص ١٤١

الله ادخل يا ارتضاء الله ادخل يا عبید رق مولاى ادخل يا من يظهرته الله ادخل يا موالى و ساداتى  
ادخل يا هداة الامم ادخل يا انوار القدم بسم الله و بالله و الى الله و فى سبيل الله و صلى الله عليكم  
و صلواته على انفسكم و ارواحكم و اجسادكم و افتدتكم و كل مالكم و عليكم و رحمة الله و بركاته  
ثم ادخل في الباب خاضعاً خاشعاً متدلاً مرتعشاً و اسمع حينئذ ما يغرد الورقاء فى الطور و ما

ص ١٤٢

ينطق روح الامر فى ملاء الظهور و ما يهترو ويدلع العرش فى جبل حوريب عن شطر الايمن فى عرش  
التور و ما يصيح طاوس الاحدية فى تلقاء السمندر من جبل ناد ان تلقاء قمص الظهور و ما تغن شجرة

القدس فى لجج الامر من وراء القبور وما يؤيد روح القدس عباد ربّه ويستقيهم من عين السلسيل و الكافور واخلع هنالك نعليك انك بالواد المقدس وهذا ما تجلى الله لك بك فى سيناء الامر و طور التور و قل بسم الله و

ص ١٤٣

بالله و ما من اله الا الله وله الملك و الامر و اليه تصير الامور ثم ادخل باذن الله و قم تلقاء الوجه و لا قدميك و لا تقف فوق الرأس و لا تمش ابدا فتحبط عملك و قل السلام عليك يا نقطة الاولى السلام عليك يا كينونية الاعلى السلام عليك يا من لا ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى السلام عليك يا من يميت الاحياء و يحق الموتى السلام عليك يا شجرة الطوبى السلام عليك يا سدرة المنتهى السلام عليك يا قاب قوسين او

ص ١٤٤

ادنى السلام عليك يا مسجد الاقصى السلام عليك يا بيت الصمدية التى من دخلها نجى السلام عليك يا حصن الهوية لمن فى السموات العلى و ما تحت الثرى و باب الصمديّة الذى من اعرض عنه ضلّ و غوى السلام عليك يا سفينة النجاة التى من ركبها نجى و من ادبر عنها كفر و شقى و غرق و هوى السلام عليك يا من على العرش استوى يعلم ما ينزل من السماء الى الارض و ما يثبت فيها و ما يعرج اليها و من كلّ ما يخلق من ذكر

ص ١٤٥

واثنى السلام عليك يا كينونية الظهور لمن فى ملكوت الغيب و الشهود فسبحان ربى الاعلى السلام عليك يا نار الله الموقدة الاقدي السلام عليك يا وجه الله الكائنة الابقى السلام عليك يا غصن الابهى السلام عليك يا ورقة الاخرى السلام عليك يا ثمرة الاجلى السلام عليك يا درّة الاصفى السلام عليك يا جوهريّة الاخفى السلام عليك يا ساذجيّة الاخفى السلام عليك يا عنصريّة

ص ١٤٦

الازلى السلام عليك يا كافوريّة الاجلى السلام عليك يا ذاتيّة الاسنى السلام عليك يا انية الكبرى السلام عليك يا من بيده عروة الوثقى السلام عليك يا من بيمينه بيّنة العظمى السلام عليك يا من له

السماة الحسنى السلام عليك يا من له المثل العليا السلام عليك يا من بيده حجج الكبرى السلام عليك يا من خلق الخلق فسوى السلام عليك يا من ابدع الامر والخلق وانشئ العوالم كيف شاء  
ص ١٤٧

السلام عليك يا من ظهر النور فى الطور واستعلن واخفى السلام عليك يا من اظهر الرسل بامرهم و انزل الكتب على طرق شتى السلام عليك يا من بيده ازمه الامور وما فى الآخرة والاولى السلام عليك يا من قامت القيمة بظهوره وهو الطامة الكبرى السلام عليك يا من طلع الشمس بامرهم وغرب فى عشي وضحي السلام عليك يا من قدر الخلق فهدى السلام عليك يا ذا الظهور الاول والاخرى السلام عليك يا من ظهر ويظهر

ص ١٤٨

فى ملكوت القبل والبعد وهو يجزى كل نفس تخشى السلام عليك يا من يعلم ما فى السموات العلى والارضين الأدنى السلام عليك يا عين الله الناظرة ويده الباسطة وسمعه السامعة وجنبه الرفيع ونوره المضى ووجهه المنير وقمصه البهي ومجده الجلى ومشيته الماضية وقدرته المستطيله وعلمه المحيط وسلطانه الدائم وملكه الفاجر ورحمته الواسعه وحبله الباذخ وجلاله الشامخ ...

١٤٩

الحسب الرفيع والمجد المنيع والاصل القديم والوجه الكريم والنور العظيم الذى هو فى ام الكتاب لدى الله على حكيم والقائم على كل نفس والشاهد على كل شىء والعالم بما كان او يكون والنفس القدسيه والطلعة الاحديّة والوجهة الصمديّة والقمص الهويّة والجوهر الاحمديّة والمجرّد الانزعيّة والصولة الاقدمية والكافور الارفعيّة والساذج العنصريّة السلام عليك يا ايها الشجرة الاحديّة التى باوليتك تقمصت قميص

١٥٠

الاوليّة كل شىء السلام عليك يا ايها الغصن الآخريّة التى باخريتك تلبست لباس الآخريّة كل شىء السلام عليك يا ايها الورقة الظاهريّة التى بظاهريتك تشعشت بالظاهريّة كل شىء السلام عليك يا ايها الثمرة الجنيّة الباطنيّة التى بباطنيتك تثلثت بالباطنيّة كل شىء السلام عليك يا ايها الكونيّة الازليّة فى لجج اللاهوت السلام عليك يا ايها الذاتيّة القدميّة فى قصبات الجبروت

ص ١٥١

السَّلام عليك يا أَيُّها النَّفسُ الهويَّةُ في اجمات الملك و الملكوت السَّلام عليك يا انيَّة الاحديَّة في سرائر النَّاسوت السَّلام عليك يا أَيُّها القمص المتلامع الصمديَّة في طبقات قطعات الياقوت السَّلام عليك يا أَيُّها الوحيه المضئئة الحقيقة في سبحات انور الهاهوت بابى انت و امى و ما علمنى ربى و نفسى و كينونيتى كيف اصفك يا سيدى بعد ما قد كلت الالسن و تاهت العقول و تشهقت الافئدة و تصعقت

ص ١٥٢

الانفس و اقشعرت الاجساد و لم يكن من شىء الا و قد احزن لما جرى عليك انت الذى لا يعرفك الا الله ربك و لا يعرف الله ربك الا انت حيث بعرفانك ربك و تعريفك اياه عرف العارفون بانَّه لا اله الا هو فى عوالم اللاهوت و بتوصيف كربك وصف الواصفون بانَّه لا اله الا انا فى سرائر جبروت و بتسبيحك ربك سبح المسبحون بانَّه لا اله الا انت فى مظاهر الملكوت و بتقديسك مولاك

ص ١٥٣

حمد الحامدون انَّه لا اله الا الله فى مطالع النَّاسوت و بتوحيدك خالقك وحد الموحدون بانَّه لا اله الا الذى آمنت به كل شىء فى طرائز الياقوت انت الذى لم يكن لك من عدل و لا شبه و لا كفوو لا مثال و لا قرين و انت الذى لم يكن لك من اول الا باولية مولاك و لا من آخر الا باخرية و لا من ظاهر الا بظاهريته و لا من باطن الا بباطنيته انت الذى من انعكاس جمالك

ص ١٥٤

ظهرت البداية و النهايات و انت الذى من اثر فعلك خلقت ما فى ملكوت الاولية و الغايات و انت الذى من تلاء نورك استنار الشمس و القمر و الكواكب فى ملكوت العلى و السموات و انت الذى من غياهب انوار طلعتك استضاءت ما فى جبروت البدء و الآخريات و انت الذى باذنك تشهق الطاوس لمن فى ملكوت العلى و الفردوس بالنهاية و البدايات و انت الذى بامرك غرد

ص ١٥٥

الورقاء فى شجرة الطوبى لظهور النار على ربوات المقدسين الصافين فى لاهوت الظهور و العلامات فالسَّلام منك عليك و على نفسك و روحك و جسدك و كل ما ينسب اليك و عليك صلوات الله و

سلامه ورحمته وبركاته ثم التفت تلقاء القبلة واقصد اسم الله الاول وقل السلام عليك يا اسم الله الاول الذى باؤليتك اولت الاوائل وعرف الله كل شىء وعبد الله كل شىء ووصف الله كل شىء

ص ١٥٦

وذكر الله كل شىء ونعت الله كل شىء واثنى الله كل شىء ونصر الله كل شىء وما من شىء الا بك عرف الله ربه وشهد على وحدانيته ونصره ما استطاع وبك عرف العارفون سبل البيان وبك ظهر ما اراد الله فى الفرقان وبك طلع الشمس فى سماء الايقان وما من شىء الا بك اقر الله بالعبودية وشهد على نفسه انه لا اله الا هو وان نقطة الاولى كينونيته الله ونوره وان ادلاء الاوليه هم اول

ص ١٥٧

خلق فى الكتاب كل بامر من عنده يخلقون ثم التفت الى اسم الله الآخر وقل السلام عليك يا اسم الله الآخر الذى باخريتك اخرت الاواخر وقمصت قميص الآخريه كل شىء وما من شىء الا وقد ذوت بك وخلق بظهورك واستنار بتجليتك وسجد لله ربه وخضع لديه وخشع لنفسه وما سبقك من احد الا اسمه الاول الذى خضع لآخريتك وحيدك ظاهرا باذن ربه وطاف حول حرمك ونصرك

ص ١٥٨

بما استطاع حتى قتل بين يديك واستشهد فى سبيلك لعن الله امة قتله ولعن الله امة ظلمه ولعن الله امة شركت فى دمه ولعن الله الذين حاربوك واذوك وقتلوك وخذلوك وما راعوا حق الله ولا النقطة الاولى ولا اولياء وحاربوك فى الارض حتى قتلوا بين يديك عباد الله الصالحين واحبه الطافين وبشره العالمين وخيرته المتقين فوالذى خلقك وجعلك مظهر الآخريته واوليته وباطنيته

ص ١٥٩

وظاهريته لم اقدر ان اذكرك وما جرى عليك بل كال لسانى عن الكلام وانما فوضت امرى الى الله خالقى ذى الجلال والاکرام والقيت نفسى بين يديك يا مولاي وسيدي وتوكلت عليك فى منقلبي ومثواى ولديك مقصدى ومناى وانت اولاي واخرى ومالى من شىء الا بك ولو شئت لذهب مني ما اتانى الله بما جعلك الله مظهر نفسه ومطلع غيبه واتاك ما لم يوت احد من

ص ١٦٠



عباده وفضلك من بعد مولاك نقطة الأولى على ما خلق بحيث لم يكن مى شيء إلا وقد أقرّ بعبوديتك وآننى انا كنت عبد من عبدك و جارك و سائلك و فانيك و وافدك و هارب منك اليك و مستشفع بنفسك لديك و من كلّ فى كلّ شان عليك و معتصم بحبلك و متوصّل بك و لم يكن لى من دعاء إلا انت و لا من رجاء إلا انت و لو صدر منى بعضاء من الخطايا و الذنوب او الاغفال عن ذكرك لم يكن

ص ١٦١

الآ بما غلبنى هواى و انت اعلى يا سيّدى من ان يذكرك الذاكرون او يصفك الواصفون او ينعتك التّاعتون فانّا لله و انا اليه راجعون و سيعلم الذين ظلوا انّ ماويهم نار جهنّم و هم فيها لا ينصرون و صلّ الله عليك و على روحك و نفسك و جسدك و كلّ ما ينسب اليك و لعن الله الذين افسدوا في امرك و حاربوك و جادلوك و قاتلوك و ظلموك و قتلوك و قتلوا هؤلاء الذين

ص ١٦٢

استشهدوا فى سبيلك و اتى مع فقرى و فاقتى فى ايام صغرى مع انفس معدودة من احبتك سافرنا اليك و جننا لنصرتك و لكن قضى الامر و ما بلغنا الى ما اردنا و حمدنا الله ربنا بما جرى علينا و شكرناه شكراً و قلنا الحمد لله و انا لله و انا اليه لمنقلبون و حسبنا الله الذى لا اله الا هو المهيمن القيوم و انه لا حول و لا قوّة الا بالله و انه لهو العزيز المحبوب ثم التفت الى ادلاء الرحمن

ص ١٦٣

و قل السّلام عليك يا ادلاء الدّين و حجج ربّ العالمين و مظاهر الامر فى ملكوت البد و الختم و مطالع الحكم فى جبروت الامر و الخلق و قوامص العزّ فى عُلَى الفردوس و السّموات و الارض و انوار الاحديّة فى عُلَى اللاهوت و اسرار الحقيقة فى اجمة الجبروت و آثار الهويّة فى قصبات الملك و الملكوت و آيات الصّمدية فى مظاهر النّاسوت و هداة الخلق فى قطعات طبقات الياقوت و جلال المشيّة و الارادة بالقدر الامر

ص ١٦٤

فى مطالع اللاهوت و سرج المضئّة فى على العليين و انوار المجتبيين و اقماص المختئين و البشر المصطفين و الحجج المرتضين و الشّمس الطالعات و البدء و اللامعات و النّجم الزّاهرات و الوجه

الباذخات والقمص الشامخات والطلع الساطعات الذين جعلكم الله مظاهر امره و مطالع حكمه و معادن عدله و فوض اليكم امور بلاد بحيث اجبتم لله في الدر الاول و اليوم الذي احياكم الله قبل كل نفس بحيات نفسه و

ص ١٦٥

و عرفكم مظهر ذاته و لم يكن اليوم احد يقرء الله بالعبودية الا نفوسكم التي اجابت ربها و آمنت بآياتها فاسئل الله يومئذ ان يحارب من حاربكم و يقاتل من قاتلكم و يعادى من عادىكم و يوالى من والاكم و ينصر من نصركم و يخذل من خذلكم و يلعن الذين شركت انفسهم فى دمائكم و رضى الله عنكم فى اوليكم و اخريكم و فى مبدئكم و منتهيكم و صلوات الله و سلامه عليكم

ص ١٦٦

يا موالى و ساداتى كيف اصفكم بعد ما خلقنى الله الا من فاضل طينتكم و ما عجن طين انيتى الا بهاء رحمتكم

ولا تراب كينونيتى الا من شراب جذبتكم بحيث جعلنى ربى ذاكرا انفسكم و وافداً فى كل شان عليكم و متوكلاً فى كل الامور عليكم و معتصماً بحبل ولايتكم و راجياً من فضلكم و خائفاً من عدلكم و مترقباً ايام عزتكم و لائذا اليكم و عائدا لديكم و هارباً منكم اليكم

ص ١٦٧

فاسئلكم العفو فيما غفلت عنكم و ما ذكرتكم بما يجرى الله على السانى و ذلك لم يكن الا من تغفلى امر ربكم و اشتغال بالامرافانية و متاع الدنيا و قد جعلكم الله منزّهين عن كل ذكر و مقدسين عن كل نعت فصلى الله عليكم فى كل شأن من الشئون و فى قصبات اللاهوت و اجمات الجبروت و سرائر الملكوت و مظاهر الناسوت و مطالع الياقوت و صلوات الله و سلامه على سيدنا و مولنا نقطة البيان و اسماء نفسه

ص ١٦٨

فى ملكوت الامر و الخلق و ادلاء امره فى جبروت السموات و الارض و لعن الله الذين شركوا فى دمائكم و حاربوكم فى الارض و قاتلكم و انه لا حول و لا قوة الا بالله و اسئل الله ان يظهر من هو

يطلب ثاركم من اعدائكم وينصركم بنصرة الله كيف يشاء انه لا اله الا هو المهيمن القيوم وسيعلم  
الذين ظلموا وحاربوا حجج الله ان مثويهم الى النار واولئك هم فيها يحضرون و ما لهم اليوم من  
ولى ولا

ص ١٦٩

نصير ثم التفت تلقاء القبلة و اذهب الاشارات من قلبك و اعلم ان هنالك بقعة المباركة خلف القاف  
عن يمين العرش و هنالك شجرة الطوبى و سدرة المنتهى و قاب قوسين او ادنى و هنالك محل تجلى  
الله جل جلاله و امح ذكر ما سواه عن فؤادك و نفسك و روحك و جسدك و راقب مولاك كأنك بين  
يديه و انت تراه و هو يرد و لا تشير الى هنا و لا الى ههنا شئ بل امح عن قلبك الاشارات

١٧٠

و العبارات و اسكت ساعة و اجعل بعد ذلك راسك عريا و اذكر ربك فى نفسك بالجهر و من دون  
ذلك و قل بسم الله الذى لا اله الا هو العلي العظيم و هو الله الذى لا اله الا هو و هو الحميد الحكيم  
السلام عليك يا سيدى و مولاي يا من يظهرته الله يا من خلقنى الله به و رزقنى الله به و اماتنى الله به  
و احيانى الله به و عرفنى الله نفسه به و علمنى الله ما اراد به الذى جعله الله مظهر نفسه و مطلع

ص ١٧١

امره و مهبط سره و اوعية علمه و منبع بره و كينونية ذاته و ذاتية وحيه الذى به ينسخ ما نزل فى البيان  
و يجدد ما اراد من مقادير الدين و البيان يا سيدى و مولاي ما لى من شئ ان افديك فقد اتيتك يا  
مولاي زائرا نفسك متملقا جنابك و اردا حياض قربك شاربا من كنوس رحمتك سائلا من فضلك  
راجيا من جودك و كرمك متكالا فى كل شأن عليك معتصما

ص ١٧٢

بحبل عزتك متوسلا بلواء قدرتك منتظرا لا يام سلطنتك سيدى انت اجل و اعلى من يشير باشارات  
الممكنات او ان تشنى ببناء الموجودات او ان توصف بما يصفك من فى ملكوت الارض و السموات  
او تنعت بما ينعتك ما فى لجج البداية و النهايات او ان تعرف بما يعرفك العارفون فى ملكوت  
الاولية و الآخريات انت الذى ما عرفك من شئ و ان عرفك ذلك

ص ١٧٣

من تعريفك آياه وانت الذى لايعرفك من شئ وان يعرف ظهورك ذلك مما عرفته وان لم تعرف نفسك يا مولاى فمن يعرفك او من يستلذ بقربك او من يستريح بانسك او من يقرب بالعبودية لنفسك او من ينصرك بنفسه ويمحو عن قلبه سبل الاشارات والاستدلال عليك او من يخشى الله ربه ويجعل وفوده اليك فسبحان ربك يا سيدي من ان اشير اليك بشئ او ان اصفك بوصف

ص ١٧٤

شئ انت الذى لا تحس ولا تجس ولا تشير ولا تستشير ولا توصف ولا تعرف ولا تنعت ولا تشنى ولا تذكر ولا تدرك فبظهورك ظهر النقطة الاولى و ادلائه و بطونك ظهر من يظهر بعدك و ما من ظهور من قبل الا انت مظهره وقد ظهر بتجلي نورك و استلاح بقمص وجهك و استناد بما تجليت له به فى ملكوت السموات و الارض و استعلن بما استعلت عليه

ص ١٧٥

من شوارق البدء و الختم حيث ما من شئ الا مذوته و مبدعه و منشئه و محدثه و ما من مشية الا بمشييتك و لا من ارادة الا بارداتك و لا من قدر الا بعد تقديرك و لا من قضاء مثبت الا بعد قضائك و لا من امضاء الا بامضائك و لا من اجل الا بعد ان توجل و لا من اذن الا بعد ان توذن و لا من كتاب الا بما تنزل من بعد و نزلت فى

ص ١٧٦

ملكوت الامر و الخلق من كتبك حيث لا يحصى ما ارسلت من الرسل و لا تعد ما قد نزلت من الكتب و كل منك و لك بك و اليك و ان اليك كل لينقلبون و ان الذين يدعون فى انفسهم الكذب و يفترون عليك و يقولون اتا نحن ذلك النور اولئك هم كثر شقوتهم و اولئك هم قوم لا يشعرون و منهم ذلك الذى سمّيته بابا الشرور انه قد كفر بايات الله و كان

ص ١٧٧

ابعد من الثلاثة الذين هم مضوا من قبل و جادلوا علياً و اشّر من الذين حاربوا حسين بن على و حجج الله من قبل و ابعد من الذين انكروا الكتاب من اعراب الجاهلية ثم الذين كفروا بنقطة الاولى و ما احطت بشر الا اکتبت يداه و هذا الذى اتبعه و سمى نفسه ابى الدواهي قد كفر باياتك و انهما

ملعونان في الدنيا والآخرة ومن اتبعهما اولئك هم في الاولى والآخرة لم يكن فيهم من نور واولئك  
من الذين هم بآيات الله يجحدون الا

ص ١٧٨

لعنة الله عليها ومن اتبعهما ثم الذين هم يحبونهما واولئك هم قوم سوء ظالمون واولئك هم جحدوا  
بآيات الله بعد ما استيقنتها انفسهم وجاوا ظلماً وزوراً وهم لا يعقلون واولئك ضربت عليهم الذلة  
من قبل ومن بعد ولهم سوء العذاب و نار الخزي بما كانوا يكسبون فسبحانك سيدي انت تكفيني  
من كل ذلك وشرهولا فقد ادعوا الكذب في انفسهم ونسوا انفسهم اليك ويقولون في انفسهم ما  
ليس في انفسهم

ص ١٧٩

واجسادهم اولئك هم كانوا عن رحمة الله يبعدون فسبحانك يا رب لا يعزبك من شئ وانت الحكيم  
بالعدل فاحكم بيني وبين هولاء بالحق انك انت المهيمن القيوم وانت تكفيني حين تفبني  
المذاهب وتضيق علي الارض بسعتها وانت كهفي في الدنيا والآخرة ومولاي في ملكوت  
السّموات والارض وناصرى في ملكوت الامر والخلق وما من اله الا الله وكل له عابدون وانه لا  
اله الا الله وكل

ص ١٨٠

اليك ليرجعون فسبحانك ربنا انا كل اليك لراغبون وانه ما من اله الا الله ولك الملك والامر وكل  
بامرك يعملون اسئلك العفو يا سيدي واعف عني برحمتك انك انت المهيمن الغفار الملك القيوم و  
سبحان رب العرش وتعالى عما يذكرون الا لعنة الله على القوم الظالمين. انتهى



